



# اشک گلدسته‌ها



ترجمه: محمد امین عبداللہی



سنی بوک-کتابخانه مجازی اهل سنت

[www.sunnibook.net](http://www.sunnibook.net)

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## اشک گلدسته‌ها

نویسنده: دکتر محمد بن عبدالرحمن العریفی

مترجم: محمد امین عبداللہی

ناشر: سایت فارسی دکتر محمد العریفی

[Arefe.com/fa](http://Arefe.com/fa)

حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که مخلوقات را مرحله به مرحله آفرید و آنان را همانگونه که عزت و قدرتش اقتضا می‌کرد در این جهان پراکنده ساخت...

پیامبران را فرستاد تا عذری نماند و تا هشداری برای مردم باشند... پس نعمت خود را با آنان کامل ساخت و حجت کامل خود را ادا نمود... برهان را برپا ساخت و راه را روشن نمود و حجت را تمام کرد و هدف را آشکار ساخت...

پس پاک و منزّه از عیب است آنکه نعمت را بر بندگانش نازل نمود و رحمت را بر خود فرض کرد...

او را ستایش می‌گوییم که توفیقِ همین ستایش نیز از نعمت های اوست، و او را برای فضل و کرم سرشارش سپاس می‌گوییم...

و گواهی می‌دهم که معبودی به حق نیست مگر الله که واحد و بی شریک است... کلمه‌ای که زمین و آسمان‌ها برای آن آفریده شد و خداوند همه‌ی آفریدگانش را بر آن سرشت...

بر اساس همین سخن، ملتِ اسلام تاسیس شد و قبله قرار داده شد و بر ای همین کلمه، شمشیرهای جهاد از غلاف بیرون آمد، و خداوند همه‌ی بندگانش را به پذیرش و اقرار به این کلمه امر نموده...

و گواهی می‌دهم که محمد بنده و پیامبرِ اوست، که خداوند وی را به عنوان رحمتی برای جهانیان و الگویی برای عالمیان فرستاد...

او را فرستاد تا بشارت دهنده و هشدار دهنده و دعوتگر به سوی الله و چراغی روشنگر باشد...

و او را با فرشتگان مقرب و با یاری خود و با مومنان، یاری داد و کتابِ روشنگرش را بروی نازل کرد...

بهترین کسی که نماز گزارد و روزه گرفت ... و برای پروردگارش عبادت نمود و شب زنده داشت ... و در مشاعر ایستاد و خانه‌ی کعبه را طواف نمود...

اما بعد:

این‌ها تاملاتی است در حال مردان و زنانِ خاشع...

تا به دعا‌های آنان آمین گوئیم و اشک‌ها را پاک کنیم و نماز را به یاد آوریم...

تا بر مناره‌ی مساجد بایستیم...

چرا که اشک گلدسته‌ها، هنگام صبح و شام در جریان است...

اما عجیب است! مگر مناره هم می‌گرید؟! آری مناره‌ها هم می‌گریند... محراب‌ها هم می‌نالند... مساجد هم...

حتی آسمان‌ها و زمین و کوه‌های استوار در فراق مردان و زنان نیکوکار می‌گریند...

هنگامی که دیگر اثری از نماز آن نمازگزاران و خشوع آن خاشعان و گریه‌ی آلان نماند...

می‌گریند... چرا که آن آبادگران را، که مساجد را با ذکر و بزرگداشتِ خداوند آباد می‌کردند، از دست داده‌اند...

چه کسی است که اشک‌های آنان را پاک کند؟ کیست که غم آنان را بزدايد؟

﴿ فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا أَسْمُهُمْ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ۚ رَجَالٌ لَا لُئْلِيهِمْ تَحَرُّوْنَ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ ۚ ﴾

وَالْأَبْصَرُ ﴿٣٧﴾ لِيَجْزِيَهمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ ۗ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ

حِسَابٍ<sup>۱</sup>

«در خانه‌هایی که الله اجازه داده که [قدر و منزلت] آنها رفعت یابد و نامش در آنها یاد شود در آن [خانه]ها هر بامداد و شامگاه او را نیایش می کنند (۳۶) مردانی که نه تجارت و نه داد و ستدی آنان را از یاد الله و برپا داشتن نماز و دادن زکات به خود مشغول نمی دارد و از روزی که دل‌ها و دیده‌ها در آن زیر و رو می‌شود می‌هراسند (۳۷) تا الله بهتر از آنچه انجام می‌دادند به ایشان جزا دهد و از فضل خود بر آنان بیفزاید و الله [است که] هر که را بخواهد بی حساب روزی می‌دهد»

\* \* \*

سخن از نماز است؛ نور چشم موحدان و لذت روح دوست‌داران...

نماز، که بوستان عابدان و ثمره‌ی دل خاشعان است...

چرا که آن، باغ دل آنان و لذت درونشان است...

با نماز است که در خوشی و لذت غوطه ور می‌شوند و به آن پروردگار حلیم و کریم نزدیکی می‌جویند...

عبادت‌ی که خداوند مقام آن را بالا برده و اهل آن را گرمی داشته است...

و آخرین امری است که پیامبر خدا — صلی الله علیه وسلم — به آن سفارش نمود و آخرین چیزی است از اسلام که از بین می‌رود و نخستین پرسشی است که روز قیامت از انسان می‌شود...

\* \* \*

نماز یکی از ارکان اسلام و از مبانی بزرگ آن است...

به سبب عظمت مقام نماز است که خداوند هنگامی که خواست آن را فرض سازد خاتم پیامبران را به آسمان هفتم بالا برد و فرض بودن آن را برای پیامبر — صلی الله علیه وسلم — بیان نمود...

چنانکه در صحیحین آمده که ایشان — صلی الله علیه وسلم — در داستان اسراء و معراج فرمود:  
 سپس جبرئیل همراه با من به راه افتاد تا به آسمان دنیا رسید، پس اجازه ی ورود خواست... گفتند:  
 کیست؟

گفت: جبرائیل... گفتند: چه کسی همراه توست؟

گفت: محمد... گفتند: آیا دعوت شده است؟

گفت: آری... گفتند: خوش آمده است...

رسول خدا — صلی الله علیه وسلم — فرمود:

آنگاه در را باز کردند...

سپس رسول خدا — صلی الله علیه وسلم — همینطور در آسمان ها بالا می رفت تا آنکه به آسمان هفتم رسید...

فرمود: سپس مرا به آسمان هفتم بالا بردند ... جبرئیل اجازه ی ورود خواست... گفتند: کیست؟  
 گفت: جبرائیل... گفتند: چه کسی همراه توست؟ گفت: محمد... گفتند: دعوت شده است؟  
 گفت: آری! گفتند: خوش آمده است...

هنگامی که عبور کردم ناگهان ابراهیم را دیدم ... جبرئیل گفت: این پدرت ابراهیم است، بر او  
 سلام گوی... بر او سلام گفتم... پاسخم سلامم را داد و گفت: خوش آمدی ای فرزند صالح و  
 ای پیامبر صالح...

سپس به سدرۃ المنتهی بالا برده شدم... پس پنجاه نماز روزانه بر من فرض گردید...

از آنجا برگشتم و از کنار موسی گذشتم... گفت: تو را به چه چیزی دستور دادند؟

گفتم: به پنجاه نماز در شبانه روز امر شدم...



گفت: امت تو نخواهند توانست پنجاه نماز را در روز انجام دهند ... من پیش از تو مردم را آزموده‌ام و به سختی با بنی اسرائیل سر و کله زده‌ام... به نزد پروردگارت برگرد و از او برای امت خود تخفیف بخواه...

باز گشتم و ده نماز از من کم کرد ... به نزد موسی برگشتم و دوباره همان سخن را تکرار کرد ... باز برگشتم و خداوند ده نماز از من کم کرد...

دوباره به نزد موسی برگشتم و باز همان سخن را گفتم ... باز برگشتم و خداوند ده نماز در روز را به من امر نمود... باز گشتم و موسی دوباره همان سخنان را به من گفت... باز گشتم و خداوند مرا به پنج نماز در هر روز امر نمود...

به نزد موسی باز گشتم و گفتم: تو را به چه امر کرد؟ گفتم به پنج نماز در هر روز...

گفت: امت تو نخواهند توانست پنج نماز را هر روز انجام دهند... من مردم را پیش از تو آزموده‌ام و با بنی اسرائیل سر و کار داشته‌ام... به نزد پروردگارت باز گرد و از او برای امتت تخفیف بخواه... پیامبر — صلی الله علیه وسلم — در پاسخ او فرمود: آنقدر از پروردگارم [تخفیف] خواستم که دیگر خجالت می‌کشم... راضی می‌شوم و تسلیم می‌شوم...

سپس فرمود: هنگامی که از آنجا گذشتم ندا دهنده‌ای خطا به من گفت: فریضه‌ام را قطعی کردم و برای بندگام تخفیف دادم...

بنابراین خداوند بزرگ را شکر می‌کنیم که اجازه داد در برابر او بایستیم و با قلب‌های خود به او روی آوریم و حاجت‌هایمان را به او عرضه کنیم...

\* \* \*

آری، نماز هم رابطه است و هم دیدار ... هم عبادت است و هم وفاداری میان بنده‌ای که در زمین است و پروردگاری که در آسمان...

چشمه‌ای است که تمامی ندارد و توشه‌ای است که پایان نمی‌یابد...



رسول خدا — صلی الله علیه وسلم — هنگامی که مساله ای او را اندوهگین می ساخت به نماز پناه می برد...

بلکه رفع بلاها و اجابت دعا بیشتر در هنگام نماز امکان پذیر است، چرا که نماز نزد صالحان راهی است برای رفع بلا و اجابت دعا...

بخاری روایت می کند که ابراهیم علیه السلام همراه با همسرش ساره در سفری بودند و از سرزمینی عبور کردند که پادشاهی ستمگر بر آن حکومت می کرد... یکی از نزدیکان آن ستمگر به نزد او رفت و گفت: اینجا مردی است که زنی بسیار زیبا همراه دارد؛ زنی که جز شایسته ی تو نیست... آن ستمگر سربازانش را به نزد ابراهیم فرستاد و از او پرسیدند: این زن که همراه توست کیست؟ ابراهیم دانست که توانایی مقابله ی آن پادشاه را ندارد و اگر می گفت که وی همسرش هست حتما او را می کشتند... بنابراین به آنان گفت: او خواهر من است...

سپس ابراهیم به نزد ساره رفت و گفت: ای ساره اکنون بر روی زمین هیچ مومنی جز من و تو نیست... این دربارهی تو از من پرسید و من گفتم که تو خواهر منی، پس مرا تکذیب نکن... آن ستمگر کس به نزد ساره فرستاد و او را به نزدش آوردند... هنگامی ساره به نزد او وارد شد، پادشاه به سوی او آمد، اما همین که خواست دستش را به سوی او بلند کند، ناگهان دستش فلج شد... پادشاه ترسید و گفت: برایم نزد خداوند دعا کن و به تو زیانی نخواهم رساند... ساره برایش دعا کرد و دستش به مانند اول شد... اما باز شیطان او را وسوسه کرد...

بار دیگر به سوی ساره رفت و ساره باز علیه او دعا کرد... پس همانند اول یا بدتر دستش فلج شد... پس هنگامی که دید توانایی رویارویی با او را ندارد وحشت زده شد و گفت: برایم دعا کن [تا شفا یابم] و به تو زیانی نخواهم رساند...

پس ساره برایش دعا کرد و خداوند دستانش را آزاد کرد...

پادشاه از او ترسید و حاجبانش را صدا زد و گفت: شما انسانی را به نزد من نیاورده اید، یک شیطان آورده اید!...

سپس او را آزاد کرد و کنیزی به نام هاجر را به عنوان هدیه به او داد...

ساره به نزد شوهر خود رفت و هنگامی که نزدش رسید دید در حال نماز است و دعا می کند... هنگامی که ابراهیم احساس کرد ساره آمده است با دستش به او اشاره کرد که چه شد؟ ساره گفت: خداوند نیرنگ آن کافر را باز گرداند...

و هاجر را به عنوان خدمتکار گرفت...

بین چگونه ابراهیم هنگام مشکلات به نماز پناه می برد...

\* \* \*

یا نگاهی به آن پیامبر عابد و قانت و زاهد، زکریا علیه السلام بینداز...

پیری که سنش از هفتاد گذشته بود... بدنش ضعیف و استخوان‌هایش سست شده و مرگش نزدیک شده بود... در این سن آرزوی فرزند کرد و دستانش را با خواهش و اشک به سوی خداوند بلند کرد...

خداوند متعال دربارهی او می فرماید:

﴿ذَكَرْ رَحْمَتَ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا ۚ (۲) إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ، نِدَاءً خَفِيًّا ۚ (۳) قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا ۚ (۴) وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَٰ مِن وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا ۚ (۵) يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ ۖ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا ۚ﴾<sup>2</sup>

«[این] یادی از رحمت پروردگار تو [درباره‌ی] بنده‌اش زکریاست (۲) آنگاه که [زکریا] پروردگارش را آهسته ندا کرد (۳) گفت پروردگارا من استخوانم سست گردیده و [موی] سرم از پیری سپید گشته و ای پروردگار من هرگز در دعای تو ناامید نبوده‌ام (۴) و من پس از خویشتن از

بستگانم بیمناکم و زخم نازاست پس از ج انب خود ولی [و جانشینی] به من ببخش (۵) که از من ارث برد و از خاندان یعقوب [نیز] ارث برد و او را ای پروردگار من پسندیده گردان «  
دعای او درهای آسمان را کوبید... خداوند به بنده‌ای که او را فرا خوانده بود نگریست... او را در محرابش دید که در انتظار احسان پروردگلو است و ترسان از عذاب او...  
خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَىٰ مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ﴾ (۳۹) قَالَ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ  
قَالَ كَذَٰلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ<sup>۳</sup>

«پس در حالی که وی ایستاده [و] در محراب [خود] دعا می‌کرد، فرشتگان او را ندا دردا دند که الله تو را به [ولادت] یحیی که تصدیق کننده‌ی کلمه الله [عیسی] است و بزرگوار و خویشتندار و پیامبری از شایستگان است، مژده می‌دهد (۳۹) گفت پروردگارا چگونه مرا فرزندی خواهد بود در حالی که پیری من بالا گرفته است و زخم نازا است؟ [فرشته] گفت [کار پروردگار] چنین است؛ الله هر چه بخواهد می‌کند...»

\* \* \*

اینگونه است؛ رحمت‌های خداوندی با نماز نازل می‌شود...

در نبرد احزاب ... هنگامی که قلب‌ها به گلوگاه‌ها رسید و هر منافق و فاجری از معرکه گریخت...

آنگاه که مسلمانان میان خود و دشمنان خندق زدند... هنگامی که تاریکی شب فرا رسید و سرمای هوا طاقت‌فرسا شد، پیامبر — صلی الله علیه وسلم — خواست از وضعیت کفار اطلاع یابد...

پس رو به صحابه کرد و گفت: «کدام یک از شما می‌رود و از این قوم خبر می‌گیرد و در مقابل، یار من در بهشت می‌شود؟»

کسی از جای تکان نخورد... پس از کنار آنان گذشت و گفت: ای حذیفه... برخیز...

حذیفه می‌گوید: چون پیامبر خدا مرا امر کرده بود چاره ای جز برخاستن نداشتم! برخاستم و گفتم: لبیک ای رسول خدا...

فرمود: «برو و از آنان خبر بگیر و دست به کاری نزن و نزد من برگرد»...

می‌گوید: وارد خندق شدم و از آن سو بالا آمدم و دیدم مشرکان بسیاری از میان آنان مردی را دیدم که دستانش را بر روی آتشی که در برابرش بود گرم می‌کرد و به پهلوه‌های خود می‌چسباند... او را به دقت نگاه کردم و دیدم ابوسفیان، فرماندهی لشکر است... با خود گفتم: اگر او را بکشم کارشان به هرج و مرج می‌کشد و شکست می‌خورند...

تیری از تیردان خود برداشتم که پری سفید داشت... آن را بر چله‌ی کمان گذاشتم، اما همینکه آن را کشیدم یاد سخن رسول خدا — صلی الله علیه وسلم — افتادم که فرموده بود: «کاری نکن تا نزد من آیی»... تیر را از کمان برداشتم و اوضاع آنان را رصد کردم... باد، کارشان را مشکل کرده بود و هیچ کدام از دیگ‌های آنان بر جای نمانده بود و شترانشان بر جای نمی‌نشستند... وارد یکی از حیمه‌ها شدم و در تاریکی میان آنان نشستم...

ابوسفیان احساس کرد کسی وارد آنان شده، پس گفت: هر کس ببیند کنار دستی‌اش کیست؟

حذیفه می‌گوید: ترسیدم که بغل دستی‌ام از من پرسد و کارم برملا شود... بنابراین پیش دستی کردم و به بغل دستی‌ام گفتم: کیستی؟ ترسید و گفت فلانی فرزند فلانی! پس چیزی نگفتم! او که چنین دید ترسید پرسد کیستم... و نجات یافتم...

سپس از آنجا خارج شدم و به نزد رسول خدا — صلی الله علیه وسلم — آمدم... او را در حال نماز و دعا یافتم... نزد او نشستم تا آنکه نمازش تمام شد و او را با خبر کافران بشارت دادم... شاد شد و تکبیر گفت...

آری... با نماز و دعا بود که احزاب شکست خوردند و اولیای خداوند پیروز شدند... و چنان شد که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا﴾<sup>4</sup>

«و الله آنان را که کفر ورزیده‌اند بی‌آنکه به مالی رسیده باشند به غیظ [و حسرت] برگرداند و الله [زحمت] جنگ را از مؤمنان برداشت و الله همواره نیرومند شکست‌ناپذیر است»

بین پیامبر — صلی الله علیه وسلم — چطور در آن شرایط به نماز پناه برد... و چگونه مشکلات و سختی‌ها برطرف شد؟

\* \* \*

محمد بن واسع همراه با سپاه قتیبه به جهاد خارج شد... هنگامی که دو لشکر در برابر هم ایستادند، قتیبه به پشت سر خود نگاه کرد اما ابن واسع را ندید... کس فرستاد تا او را صدا زنند...

هنگامی که فرستادگانش برگشتند به او گفتند: محمد بن واسع را در حال سجده دیدیم در حالی که انگشتش را تکان می‌داد و دعا می‌کرد...

قتیبه گفت: به خدا سوگند انگشتان محمد بن واسع در این لشکر برایم از هزار جوان زرنگ و هزار شمشیر بی‌غلاف بهتر است...

هنگامی که محمد بن واسع آمد، قتیبه به او گفت: کجا بودی؟

گفت: برایت درهای آسمان را تکان می‌دادم!

کجایند بیماران...

کجایند مصیبت دیدگان...

کجایند ستمدیدگان و نیازمندان...

چرا که شفای بیماران و از بین رفتن بلاها و مغفرت گناهان و پذیرش توبه با نماز امکان پذیر است...

با نماز دره‌ای آسمان را بکوب... با نماز خواهان برطرف شدن سختی‌ها و بلاها باش...

\* \* \*

نماز کلید روزی است... خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَابْقَىٰ

﴿١٣١﴾ وَأَمْرَ أَهْلِكَ بِالصَّلَاةِ وَأَصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا تَسْأَلْكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ﴾<sup>5</sup>

«به سوی آنچه گروه‌هایی از ایشان را از آن برخوردار کردیم [و تنها] زینت زندگی دنیاست تا آنان را در آن بیازماییم، چشمان خود را مدوز و [بدان] روزی پروردگار تو بهتر و ماندگارتر است (۱۳۱) و خانواده‌ی خود را به نماز فرمان ده و خود بر آن شکیبا باش؛ ما از تو جویای روزی نیستیم؛ ما به تو روزی می‌دهیم و عاقبت [نیک] برای پرهیزگاری است».

مردی نزد ثابت بنانی آمد تا برای کاری که نزد یکی از بزرگان داشت از او کمک بگیرد... ثابت همراه او آمد... ثابت از کنار هیچ مسجدی نمی‌گذشت مگر آنکه دو رکعت نماز می‌گزارد تا آنکه به نزد آن بزرگ رسیدند و درباره‌ی کار آن شخص سخن گفت... او نیز فوراً کارش را انجام داد...

سپس ثابت رو به دوستش کرد و گفت: شاید برایت سخت بود که کنار هر مسجدی می‌ایستادم و نماز می‌گزاردم؟

گفت: آری!

گفت: نمازی نخواندم مگر آگه از خداوند متعال خواستم حاجت را برآورده سازد... و می‌بینی که برآورده شد!

\* \* \*

بله؛ نماز دروازه‌ی رحمت‌ها و بلکه کلید گنج است ... کلیدی که هر کس به دست آورد همه‌ی خیرات را صاحب شده ... پس خدای رحمت کند بندگانی را که برای طاعت مولایشان به نماز ایستاده‌اند و خداوند نیز از اعمالشان خشنود گردید و آنان را بشارتی زودرس عطا نمود... آنان با نماز داستان‌ها دارند... هنگام شب و هنگام روز... شباهنگام چنانند که خداوند می‌فرماید:

﴿تَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ ﴿١٦﴾ فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾<sup>6</sup>

«پهلوهایشان از خوابگاه‌ها جدا می‌گردد [و] پروردگارشان را از روی بیم و طمع می‌خوانند و از آنچه روزی‌شان داده‌ایم انفاق می‌کنند (۱۶) هیچ کس نمی‌داند چه چیز از آنچه روشنی‌بخش دیدگان است به [پاداش] آنچه انجام می‌دادند برای آنان پنهان کرده‌ام»

و هنگام روز چنینند:

﴿الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٢﴾ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ ﴿٣﴾ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِندَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾<sup>7</sup>

«کسانی‌اند که چون الله یاد شود قلب‌هایشان به ترس آید و چون آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان بیفزاید و بر پروردگار خود توکل می‌کنند (۲) همانان که نماز را برپا می‌دارند و از آنچه روزی‌شان کرده‌ایم انفاق می‌کنند (۳) آنان هستند که به حق مومند؛ برایشان نزد پروردگارشان درجات و آمرزش و روزی نیکو خواهد بود».

\* \* \*

6 سجده: ۱۷-۱۶

7 انفال: ۴-۳-۲



آری... با نماز است که درها گشوده می‌شود و پرده‌ها برداشته می‌شود...

نماز کلید خوشبختی است...

اگر زمین خشک شد و باران نبارید و اموال از بین رفت و مردم گرسنه شدند ... راه حل نماز است... آنگاه است که نماز استسقاء می‌خوانیم...

و اگر بنده قصد انجام کاری کرد و در انجام دادن یا ندادن کاری حیران شد، باز کلید حل مشکلش نماز است... نماز استخاره...

و اگر مرتکب گناه و معصیت شد... باز نماز برای وی مشروع شده...

و اگر دلتنگ شد و کارش سخت گردید باز نماز می‌گزارد...

هنگام گرفته شدن ماه و خورشید، نماز خاصی خوانده می‌شود...

چرا که نماز اساسی‌ترین عامل نزدیکی به خداوند و تاج عبادات است...

نماز، آسودگی عابدان نیکوکار، و چشم روشنی متقیان پاک است...

\* \* \*

بنده هر چه بیشتر مشغول و دوست دار نماز باشد و برای انجام آن سرحال تر و بانشاط تر باشد، رحمت خداوند نیز به همان اندازه به وی نزدیک‌تر خواهد بود و فضلش گسترده‌تر...

آن زن صالحه — مریم دختر عمران — را ببین...

کسی که پیامبر خدا — صلی الله علیه وسلم — درباره‌اش می‌فرماید: «از زنان کسی جز آسیه همسر فرعون و مریم دختر عمران به کمال نرسیده است»...

او اهل عبادت بود و در محرابش به نماز می‌ایستاد... و پاداش وی این شد که خداوند او و فرزندش را نشانه‌ای برای جهانیان قرار داد و او را مادر پیامبری گرداند که در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان است... هنگامی که او را به این مقام و منزلت بشارت دادند، امر شد تا خداوند را برای نعمت‌هایش سپاس گوید و او نیز بر عبادت و نماز خود افزود...

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَكَةُ يَمْرِيئُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ﴾<sup>۴۲</sup>

يَمْرِيئُ أَقْنِي لِرَبِّكِ وَأَسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ<sup>۸</sup>

«و [طه کن] هنگامی را که فرشتگان گفتند ای مریم همانا الله تو را برگزیده و پاک ساخته و تو را بر زنان جهان برتری داده است (۴۲) ای مریم فرمانبر پروردگار خود باش و سجده کن و با رکوع کنندگان رکوع نما»

\* \* \*

نماز، صاحب خود را از فحشا و منکر باز می‌دارد...

هیچکس را نمی‌بینی که بر عبادت خود حریص باشد و به نماز روی آورد، مگر آنکه او را به نیکی نزدیک می‌یابی و از منکرات به دور...

چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا<sup>۱۹</sup> إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا<sup>۲۰</sup> وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا<sup>۲۱</sup> إِلَّا الْمُصَلِّينَ<sup>۲۲</sup>

الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ<sup>۹</sup>

«به راستی انسان سخت آزمند [و بی‌طاقت] آفریده شده (۱۹) اگر بدی به او رسد عجز و لابه کند (۲۰) و اگر خیری به او رسد بخل ورزد (۲۱) مگر نمازگزاران (۲۲) همان کسانی که بر نمازشان مداومت می‌کنند».

و آیا شعیب — علیه السلام — را نمی‌بینی؟ هنگام که قوم خود را به سوی ایمان و عدالت در پیمانه و ترازو دعوت کرد، دانستند چیزی جز نماز، او را از منکرات باز نداشته است:

۸ آل عمران: ۴۳-۴۲

۹ معارج: ۲۳-۱۹

﴿ قَالُوا يَشْعِيبُ أَسْلَوْنَاكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرَكَ مَا يَعْبُدُ ءَابَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ ﴾<sup>10</sup>

«گفتند: ای شعیب آیا نماز تو به تو دستور می دهد که آنچه را پدران ما می پرستیده‌اند رها کنیم یا در اموال خود به میل خود تصرف نکنیم راستی که تو بردبار فرزانه‌ای!»

\* \* \*

به سبب عظمت نماز و رکوع و سجود آن است که به واسطه ی آن، سختی و مصیبتِ بزرگِ روز قیامت از همه‌ی مخلوقات برداشته می‌شود...

هنگامی که همه‌ی مردم... پیشینیان و پسینیان... سپید و سیاه... بزرگ و کوچک... عرب و غیر عرب... یکجا شوند...

و آنگاه که انتظارشان به طول انجامد و چشم‌ها خیره شود...

و هنگامی که در عرقِ خود فرو روند و ترس و اضطرابشان افزون شود...

در این هنگام... همه‌ی غم و غصه و سختی‌ها با یک سجده در زیر عرش الهی به پایان می‌رسد...

در صحیحین و مسانید و دیگر مراجع حدیثی آمده که رسول خدا — صلی الله علیه وسلم — فرمود:

«خداوند، اولین و آخرینِ انسانها را در یک میدان، جمع می‌کند طوری که صدا به همه‌ی آنها می‌رسد و چشم، همه‌ی آنها را می‌بیند و خورشید، نزدیک می‌شود...»

مردم به قدری ناراحت و غمگین می‌شوند که تاب و تحمل خود را از دست می‌دهند و می‌گویند: نمی‌بینید که به چه مشقتی گرفتار شده اید؟ آیا کسی را پیدا نمی‌کنید که نزد پروردگارتان برای شما شفاعت کند؟

آنگاه، به همدیگر می‌گویند: نزد آدم بروید...

پس نزد آدم می روند و به او می گویند: تو ابوالبشر هستی ... خداوند با دستش تو را آفرید و از روح خودش در تو دمید و به فرشتگان دستور داد که تو را سجده کنند... برای ما نزد پروردگارت شفاعت کن... آیا نمی بینی که چه حالی داریم و به چه مشقتی، گرفتار آمده ایم؟

آدم می گوید: امروز، پروردگارم چنان خشمگین است که قبل از این، هرگز چنین خشمی نکرده است و بعد از این هم، هرگز چنین خشمی نخواهد کرد...

او مرا از خوردن آن درخت، بازداشته بود ولی نافرمانی کردم . من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، من بحال خود گرفتارم... نزد کسی دیگر بروید... نزد نوح بروید...

پس آنها نزد نوح می روند و می گویند: ای نوح! تو اولین پیامبر مردم، بر روی زمین هستی و خداوند تو را بنده ی سپاسگزار، نامیده است... نزد پروردگارت برای ما شفاعت کن . آیا نمی بینی که ما چه حالی داریم؟

نوح می گوید: امروز، پروردگارم چنان خشمگین است که قبل از این، چنین خشمی نکرده است و بعد از این هم، هرگز چنین خشمی نخواهد کرد... همانا من یک دعا (مستجاب) داشتم که آنرا علیه قومم بکار بردم... اکنون به حال خود گرفتارم، به حال خود گرفتارم، به حال خود گرفتارم... نزد کسی دیگر بروید... نزد ابراهیم بروید...

پس آنها نزد ابراهیم می روند و می گویند: ای ابراهیم! تو نبی خدا و دوستش در میان اهل زمین هستی... نزد پروردگارت برای ما شفاعت کن... آیا نمی بینی که ما چه حالی داریم؟

ابراهیم به آنها می گوید: امروز، پروردگارم چنان خشمگین است که قبل از این چنین خشمی نکرده است و بعد از این هم، هرگز چنین خشمی نخواهد کرد ... من سه دروغ، گفته ام<sup>11</sup> ... من به حال

---

11 منظور از سه دروغ سه سخنی است که ابراهیم از روی توریه گفته است: نخست سخنش در برابر قومش که: «من بیمارم»، تا در جشن مشرکان شرکت نکند، و دوم سخنی که خطاب به قومش گفت: «بزرگشان این کار را کرد است» یعنی بت بزرگ دیگر بت‌ها را شکسته است، تا قومش به خود بیایند، و سوم: سخنش دربارهٔ ساره که «او خواهر من است»، تا کشته نشود و امیدی برای نجات ساره باشد. هر چند برخی از علما این سه مورد را دروغ به معنای شرعی ندانسته‌اند و برخی دیگر آن را جزو دروغ‌های جایز شمرده‌اند.

خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم ... نزد کسی دیگر بروید... نزد موسی بروید...

پس آنها نزد موسی می روند و می گویند: ای موسی! تو رسول خدا هستی ... خداوند تو را با رسالت و کلامش بر سایر مردم، برتری داده است ... نزد پروردگارت برای ما شفاعت کن . آیا نمی بینی که ما چه حالی داریم؟

موسی می گوید: امروز، پروردگارم چنان خشمگین است که قبل از این، چنین خشمی نکرده است و بعد از این هم، هرگز چنین خشمی نخواهد کرد... من انسانی را کشتم که دستور آنرا نداشتم... من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم ... نزد کسی دیگر بروید... نزد عیسی بن مریم بروید...

پس آنها نزد عیسی می روند و می گویند: یا عیسی! تو رسول خدا و کلمه‌اش هستی که به مریم القا کرد و روح او (خدا) هستی و هنگام کودکی که در گهواره بودی، با مردم، سخن گفتی ... نزد پروردگارت برای ما شفاعت کن... آیا نمی بینی که ما چه حالی داریم؟

عیسی می گوید: همانا امروز، پروردگارم چنان خشمگین است که قبل از این، چنین خشمی نکرده است و بعد از این هم، چنین خشمی نخواهد کرد ... و اگر چه گناهی ذکر نمی کند اما می گوید: من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم ... نزد کسی دیگر بروید... نزد محمد بروید...

پس مردم نزد محمد می روند و می گویند: ای محمد! تو پیامبر خدا و خاتم انبیا هستی ... خداوند، گناهان اول و آخرت را بخشیده است... نزد پروردگارت برای ما شفاعت کن... آیا نمی بینی که ما چه حالی داریم؟

آنگاه، من براه می افتم و زیر عرش می روم و برای پروردگار بلند مرتبه‌ام به سجده می افتم...

سپس خداوند دروازه های حمد و ثنایش را به روی من باز می کند طوری که برای احدی قبل از این، باز نکرده است...

آنگاه می گویند: ای محمد! سرت را بردار ... بخواه، اجابت می شود... شفاعت کن، پذیرفته می شود...

پس من سرم را بلند می کنم و می گویم: پروردگارا! امتم... پروردگارا! امتم... پروردگارا! امتم...  
پس می گوید: ای محمد! آن گروه از امت را که حساب و کتابی ندارند از دروازه ی سمت راست درهای بهشت، وارد کن... و همچنین آنها می توانند از سایر دروازه های بهشت، وارد شوند...»  
سپس میان مردم داوری می شود...

\* \* \*

این شفاعت عظمی<sup>۱</sup> و نجات بزرگ تنها برای نمازگزاران است و نه بی نمازان... چرا که آنان هیچ ارزشی ندارند...

خداوند متعال می فرماید:

﴿يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا ۝۸۵ وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَرِدًا ۝۸۶﴾ لَا يَمْلِكُونَ  
الْشَّفْعَةَ إِلَّا مَنِ اخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ۝۱۲

«روزی را که پرهیزگاران را به سوی رحمان، گروه گروه محشور می کنیم (۸۵) و مجرمان را با حال تشنگی به سوی دوزخ می رانیم (۸۶) [آنان] اختیار شفاعت را ندارند جز آن کس که از جانب رحمان پیمانی گرفته است».

اما این پیمان چیست؟ پیامبر خدا — صلی الله علیه وسلم — می فرماید:

«پیمان میان ما و آنها نماز است... پس هر که آن را ترک گوید کفر ورزیده»<sup>۱۳</sup>

تارک نماز چگونه می تواند امید شفاعت در آن روز هولناک را داشته باشد؟ در حالی که پیامبر خدا — صلی الله علیه وسلم — امت خود را در آن روز نمی شناسد مگر با آثار وضو...

12 مریم: ۸۷-۸۵

13 به روایت احمد و دیگران.

چنانکه مسلم روایت کرده که رسول خدا — صلی الله علیه وسلم — روزی خطاب به اصحاب خود فرمود: «دوست داشتم برادرانمان را می‌دیدم»... اصحاب گفتند: مگر ما برادران تو نیستیم ای پیامبر خدا؟

فرمود: «شما یاران منید... و برادران ما کسانی هستند که هنوز نیامده‌اند»...

گفتند: چطور کسانی از امت خود را که هنوز نیامده‌اند خواهی شناخت؟

فرمود: «تصور کنید اگر م‌ردی اسبانی با دستان و پاها و پیشانی سفید داشته باشد که در میان اسبانی سیاه و سرخ باشند، آیا اسبان خود را نخواهد شناخت؟»

گفتند: آری ای پیامبر خدا...

فرمود: «آنان نیز در روز قیامت در حالی خواهند آمد که چهره و دستان و پاهایشان از آثار وضو نورانی است و کسی جز آن‌ها این ویژگی را نخواهد داشت»...

\* \* \*

همینطور شفاعت برای بیرون آمدن از آتش جهنم، تنها برای نمازگزاران است...

نزد بخاری روایت است هنگامی که خداوند، اولین و آخرین انسان‌ها را در روز قیامت یکجا نماید، منادی‌ای ندا می‌دهد که: هر قوم به سوی همان چیزی بروند که عبادت می‌کردند...

اصحاب صلیب همراه صلیب خود می‌روند و اصحاب بت‌ها همراه بت‌های خود و اصحاب خدایان هر یک به همراه خدایان خود می‌روند...

تا آنکه هیچ کس نمی‌ماند مگر کسانی که الله را عبادت می‌کردند... از جمله نیکوکاران و بدکاران و اندکی از اهل کتاب...

سپس جهنم آورده می‌شود و به عرضه گذاشته می‌شود طوری که گویا سرابی است... در حالی که مردم به شدت هراسان و تشنه‌اند...



به یهودیان گفته می‌شود: چه می‌پرستیدید؟ می‌گویند: ما عزیر فرزند خداوند را عبادت می‌کردیم... گفته می‌شود: دروغ گفتید... خداوند نه همسری داشت نه فرزندی... حال چه می‌خواهید؟ می‌گویند: می‌خواهیم به ما آب دهی... در حالی که آتش همانند سراب آبی در برابر آنهاست... به آنان گفته می‌شود [از این] بنوشید... پس به جهنم می‌افتند...

سپس به نصاریٰ گفته می‌شود: شما چه عبادت می‌کردید؟ می‌گویند: مسیح فرزند خدا را می‌پرستیدیم... گفته می‌شود: دروغ گفتید... خداوند نه همسری داشت و نه فرزندی... سپس گفته می‌شود: حال چه می‌خواهید؟

می‌گویند: آب می‌خواهیم... پس به جهنم اشاره می‌شود و گفته می‌شود: بروید و بنوشید... پس به سوی آن می‌دوند و در جهنم می‌افتند...

تا آنکه تنها کسانی که الله را عبادت می‌کردند — نیکوکاران و بدکاران — باقی می‌مانند...

به آنها گفته می‌شود: چه چیز شما را اینجا نگه داشته؟ در حالی که مردم رفته‌اند؟

می‌گویند: ما ندا دهنده‌ای را شنیدیم که می‌گفت: هر قوم به همان خدایی که [در دنیا] می‌پرستید ملحق شود... و ما منتظر پروردگارمان — عزوجل — هستیم...

و منتظر می‌مانند... تا آنکه الله جل جلاله با همان چهره‌ای که می‌شناسند می‌آید...

پس هر مومنی به او سجده می‌برد... اما کسانی که در دنیا درباره‌ی نماز سهل‌انگاری می‌کردند یا برای ریا و خودنمایی نماز می‌گزاردند، هنگامی که می‌خواهند به سجده روند، کمرشان یک پارچه می‌شود و نمی‌توانند سجده کنند...

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ﴾ ٤٢ خَشِيعَةً أَبْصَرُهُمْ تَرَهْقُمُ ذِلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ

إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَلِيمُونَ ﴿١٤﴾

«روزی که (کار بالا گیرد و خداوند برای داوری میان خلائق بیاید و ) ساق برهنه و مکشوف گردد و دعوت به سجده می‌شوند ولی نمی‌توانند (۴۳) (در حالی که) دیدگانشان فرو افتاده و ذلت و خواری وجودشان را در بر گرفته است و یقیناً پیش از آن (در دنیا) در حالی که سالم بودند به سجود فرا خوانده می‌شدند».

\* \* \*

حتی کسانی از اهل نماز که آن را برپا می‌داشتند، حتی اگر وارد آتش شوند، شفاعت به آنان نزدیک است ... چرا که خداوند متعال هنگامی که از قضاوت میان بندگان فارغ گردد و اهل بهشت به بهشت روند و اهل آتش به آتش ...

آنگاه اراده می‌کند که کسانی را از اهل لا اله الا الله از آتش بیرون بیاورد ... پس دستور می‌دهد که ملائکه آنان را بیرون آورند...

پس ملائکه به نزد اهل آتش می‌روند... در حالی که آنان در آتش غرقند و برخی تا پاها در آتشند و برخی تا نصف ساق... پس ملائکه به جستجوی آنان می‌پردازند تا از آتش بیرونشان آورند اما آنان را نمی‌شناسند مگر با علامت آثار سجده ... چرا که خداوند بر آتش حرام کرده اثر سجده را بسوزاند...

پس آنان را از آتش بیرون می‌آورند... چنانکه در صحیحین روایت شده است...

\* \* \*

این است حال اهل نماز... اما حال دیگران چنان است که خداوند می‌فرماید:

﴿إِلَّا أَصْحَابَ الْإِيمَانِ (۳۹) فِي جَنَّاتٍ يَسَاءَلُونَ (۴۰) عَنِ الْمُجْرِمِينَ (۴۱) مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ (۴۲) قَالُوا لَمْ نَكُ مِنْ الْمُصَلِّينَ (۴۳) وَلَمْ نَكُ نَطْعُمُ الْمَسْكِينِ (۴۴) وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ (۴۵) وَكُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ (۴۶) حَتَّىٰ آتَانَا الْيَقِينَ (۴۷) فَمَا نَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ (۴۸)﴾<sup>15</sup>

«به جز یاران دست راست (۳۹) در میان باغ‌ها (ی بهشت) از یکدیگر می‌پرسند (۴۰) از مجرمان (۴۱) چه چیز شما را در سقر (جهنم) در آورد؟ (۴۲) گفتند: از نماز گزاران نبودیم (۴۳) و بینوایان را غذا نمی‌دادیم (۴۴) و با باطل‌گرایان [به باطل‌گویی] فرو می‌رفتیم (۴۵) و روز جزا را دروغ می‌انگاشتیم (۴۶) تا مرگ ما در رسید (۴۷) از این رو شفاعت شفاعت کنندگان به حال آن‌ها سودی نمی‌بخشد».

\* \* \*

آری؛ نماز کلید بهشت و راه دارالسلام و هم‌جواری با خداوند است...

بخاری روایت کرده است که پیامبر خدا — صلی الله علیه وسلم — هنگام نماز صبح خطاب به بلال فرمود: «ای بلال درباره‌ی کاری که در اسلام انجام داده‌ای و بیشترین امید را به آن داری به من بگو، چرا که من صدای کفش‌های تو را روبروی خود در بهشت شنیدم»...

بلال گفت: کاری نکرده‌ام که چنان به آن امید بندم جز آنکه در هیچ ساعتی از شبانه روز، وضویی نگرفتم مگر آنکه با آن وضو، آن مقدار نماز را که برایم نوشته شده به جای آوردم...

همچنین طبرانی روایتی را از ربیعۃ بن کعب — رضی الله عنه — نقل کرده که گفت:

روزم را به خدمت پیامبر — صلی الله علیه وسلم — می‌گذراندم و هنگام شب به درِ خانه‌ی رسول خدا — صلی الله علیه وسلم — پناه می‌بردم و آنجا می‌ماندم...

روزی رسول خدا — صلی الله علیه وسلم — به من گفت: «ای ربیعۃ... از من [هر چه می‌خواهی] بخواه تا به تو عطا کنم»...

گفتم: ای پیامبر خدا... از تو می‌خواهم دعا کنی تا خداوند مرا از آتش نجات دهد و وارد بهشتم کند...

پیامبر خدا — صلی الله علیه وسلم — ساکت شد، سپس گفت:

«چه کسی به تو گفته چنین بخواهی؟»

گفتم: کسی به من نگفته ... اما من دانستم که دنیا گذرا و فانی است و تو نزد خداوند چنان جایگاهی داری که داری... بنابراین خواستم برایم چنین دعا کنی...

فرمود: «چنین می‌کنم... تو نیز با سجده‌ی بسیار مرا [در این دعا] یاری ده»<sup>16</sup>...

همچنین مسلم از ثوبان، برده‌ی آزاد شده‌ی رسول خدا — صلی الله علیه وسلم — روایت کرده که گفت: گفتم ای پیامبر خدا... مرا از کاری آگاه کن که مرا به سبب آن وارد بهشت کند...

فرمود: «بسیار سجده کن... زیرا تو سجده‌ای برای خداوند نمی‌بری مگر آنکه خداوند به سبب آن درجه‌ای بر درجات می‌افزاید و گناهی از تو پاک می‌کند»...

\* \* \*

روز قیامت گروه‌هایی از نیکوکاران نجات می‌یابند...

کسانی که هنگام نماز مشتاق آیند و به سوی آن می‌روند...

نماز بهار قلب آن‌ها و زندگی درون‌شان و نور چشمان و لذت بدن‌شان و بلکه از بین برنده‌ی غم‌ها و غصه‌های آنان است...

هنگام سختی‌ها به سوی آن می‌گریزند و به وقت مصیبت‌ها به آن پناه می‌برند...

در وقت رفاه و آسایش، به واسطه‌ی نماز خداوند را می‌شناسند و خداوند نیز آنان را در هنگام سختی فراموش نمی‌کند...

ذهبی در شرح حال ابوعبدالله، سفیان بن سعید ثوری می‌گوید:

وی صاحب تسک و عبادت بود...

ابن وهب درباره‌ی وی می‌گوید: سفیان ثوری را پس از آنکه نماز مغرب را به جای آورد در حرم دیدم... برخاست تا نماز نافله را بخواند... به سجده رفت و سر از سجده برداشت تا آنکه برای نماز عشاء اذان دادند...

16 اصل این روایت در صحیح مسلم آمده است.

علی بن فضیل می گوید: برای طواف کعبه آمده بودم که سفیان را در حال سجده در نماز دیدم ... یک دور طواف (هفت بار) را به جای آوردم و او هنوز در سجده بود ... دور دوم طواف را انجام دادم و او همچنان در سجده بود ... هر هفت دور طواف یعنی ۴۹ طواف را انجام دادم و او هنوز سرش را از سجده برنداشته بود...

عبدالرزاق — یکی از شاگردان سفیان — درباره اش می گوید: هنگامی که سفیان به نزد ما آمد برایش سکباج (گوشت همراه سرکه) پختم ... آن را خورد ... سپس برایش کشمش طائف آوردم ... آن را خورد ... سپس برایش کشمش آوردم و از آن خورد ...

پس از غذا برخاست و ازار خود را محکم کرد ... سپس گفت: ای عبدالرزاق ... می گویند: الاغ را غذا بده، سپس از آن کار بگیر!

آنگاه برخاست و تا صبح نماز خواند...

آری ... این است عبادت صادقانه ... هنگامی که در محرابش می ایستد دنیا و مافیها را فراموش می کند...

او را می بینی که برای پروردگارش به نماز می ایستد ... نماز بنده ای مشتاق پروردگار ... معترف به فضل او ... شکسته و فروتن در برابرش ...

و اینگونه بر محبتش نسبت به پروردگار افزوده می شود و همچنین شوقش به بهشت ...

اینان اگر دچار سختی و مصیبت شوند ... یا دست به دعا بردارند، از پروردگارش چنان فضلی می بینند که راضی شان کند و حالشان را بهبود بخشد و بی نیازشان گرداند...

ابوجعفر منصور سفیان ثوری را فراخواند تا منصب قضا را به وی دهد ... اما سفیان نپذیرفت ... منصور اصرار کرد و سفیان ابا ورزید ... آنگاه ابوجعفر خشمگین شد و فریاد زد: ای غلام! شمشیر و چرم! ...<sup>17</sup>

17 چرمی که هنگام زدن کسی زیر او پهن می کردند.

هنگامی که چرم و شمشیر را آوردند و سفیان دانست قضیه جدی است، گفت: ای خلیفه تا فردا صبر کن؛ فردا با لباس قضاوت نزد تو خواهم آمد...

هنگام تاریکی شب، سفیان سوار بر اسب خود شد و از کوفه گریخت...

صبح هنگام، ابوجعفر منصور در انتظار سفیان نشست تا نزدش آید، اما تا هنگام چاشت خبری از او نشد... بنابراین به سربازانش دستور داد تا در پی او افتند... ماموران منصور برگشتند و او را از فرار شبانه‌ی سفیان مطلع کردند...

ابوجعفر بسیار خشمگین شد و به همه‌ی سرزمین‌ها پیغام فرستاد هر کس سفیان را زنده یا مرده بیاورد چنین و چنان پاداش دارد...

سفیان به یمن گریخت و در مسیر خود نیازمند مبلغی مال شد، پس نزد صاحب باغی کار کرد... چند روز آنجا بود تا آنکه صاحب باغ از او پرسید: ای غلام، از کجا آمده‌ای؟ (و نمی‌دانست که وی سفیان ثوری است)

سفیان گفت: از کوفه‌ام...

پرسید: رطب کوفه بهتر است یا رطب ما؟

سفیان گفت: من رطب شما را مزه نکرده‌ام!

صاحب باغ گفت: سبحان الله! همه‌ی مردم، بزرگ و کوچک و حتی الاغ‌ها و سگ‌ها امروز از بس رطب زیاد است رطب می‌خورند و تو هنوز رطب اینجا را نخورده‌ای؟! چرا از رطب باغی که در آن کار می‌کنی نمی‌خوری؟

سفیان گفت: چون تو به من اجازه نداده‌ای و نمی‌خواهم چیز حرامی وارد شکم شود...

صاحب باغ از وَرَع او در شگفت آمد و گمان کرد وی خودغمایی می‌کند، پس گفت:

به خدا داری ادای وَرَع و پرهیزگاری درمی‌آوری، مگر آنکه سفیان ثوری باشی!!

سفیان چیزی نگفت...

صاحب باغ نزد دوست خود رفت و به او گفت : غلامی نزد من در باغ کار می کند که چنین و چنان است و دارد ادای پرهیزگاران را در می آورد! مگر آنکه سفیان ثوری باشد!

دوستش پرسید: وصفش کن... و او سفیان را (که نمی شناخت) توصیف نمود...

دوستش گفت: به خدا سوگند این صفت سفیان است ... بیا او را بگیریم و جایزه ی خلیفه را به دست آوریم!

هنگامی که به باغ آمدند، دیدند سفیان متاع خود را برداشته و به سوی یمن گریخته است...

در آنجا نزد مردمی مشغول به کار شد تا آنکه به دروغ به او تهمت دزدی زدند پس او را به نزد والی یمن بردند...

هنگامی که بر والی وارد شد، والی نگاهی به او انداخت و او را انسانی محترم یافت...

به او گفت: آیا دزدی کرده ای؟

سفیان گفت: نه به خدا قسم، دزدی نکرده ام...

والی گفت: اما آنان تو را متهم به دزدی کرده اند...

سفیان گفت: تهمتی است که بی اساس وارد کرده اند... بیایند بگردند و ببینند متاعشان کجاست!

والی دستور داد مدعیان بیرون روند تا خود با سفیان به تنهایی تحقیق کند...

گفت: اسمت چیست؟

سفیان گفت: نامم عبدالله است!

والی [که دانسته بود توریه می کند] گفت: تو را قسم می دهم که نامت را بگویی چون همه ی ما

عبدالله [بنده ی الله] هستیم!

گفت: نامم سفیان است...

والی گفت: سفیان فرزند کی؟



گفت: سفیان بن عبدالله!

والی گفت: قسمت می‌دهم که نام خودت و نام پدرت را بگویی!

گفت: نامم سفیان بن سعید ثوری است...

والی هراسان برجست و گفت: تو سفیان ثوری هستی؟!

گفت: آری...

گفت: امیرالمومنین در پی توست...

سفیان گفت: آری...

گفت: تو از دست ابوجعفر منصور گریخته‌ای؟

گفت: آری...

گفت: تویی که ابوجعفر برای منصب قضاوت خواسته است اما نپذیرفته‌ای؟

گفت: آری...

گفت: تویی که برایت جایزه گذاشته است؟

گفت: آری...

در این هنگام والی سرش را کمی پایین آورد، سپس بالا آورد و گفت : ای اباعبدالله... هر جا می‌خواهی بمان و هر جا می‌خواهی برو... به خدا سوگند اگر زیر پاهایم پنهان شوی ، پایم را از روی تو بر نمی‌دارم!

آنگاه سفیان از نزد او بیرون آمد و به سوی مکه رفت...

ابوجعفر باخبر شد که سفیان در مکه است ... هنگام حج بود، پس نجاران را به آنجا فرستاد و گفت: در آنجا دار مجازات نصب کنید و او را بگیرید و بیدار در حرم آویزان کنید تا من بیایم و او را با دستان خودم بکشم تا آتش کینه‌ای که در دل دارم خاموش شود!

نجاران وارد حرم شدند و در این حال فریاد می‌زدند که «چه کسی سفیان ثوری را می‌آورد؟»  
 سفیان در این حال میان علما بود که او را در بر گرفته بودند و از علم وی است فاده می‌کردند؛ او سرش را بر روی پاهای فضیل بن عیاض گذاشته بود و ابن عیینه نزد پاهای وی نشسته بود...  
 هنگامی که فهمیدند خَشْأَبان در جستجوی سفیان هستند به او گفتند: ای بنده‌ی خدا! ما را رسوا نکن که همراه تو کشته خواهیم شد!

ناگهان سفیان برخاست و به سوی کعبه رفت و دستانش را بلند کرد و گفت: خداوندا بر تو قسم می‌خورم که نگذاری ابوجعفر وارد آن [یعنی مکه] شود... خداوندا بر تو قسم یاد می‌کنم که نگذاری وارد آن شود... و دعایش را تکرار کرد...

و ابوجعفر پیش از آنکه وارد مکه شود مُرد!

آری... نمازهایشان بود که به آنان سود رساند ... چرا که آنان نمازی خاشعانه و با آرامش می‌گزاردند...

نمازی که رکوع و سجود آن کامل بود بی‌آنکه چیزی از آن کم کنند...

در صحیحین وارد شده که پیامبر — صلی الله علیه وسلم — روزی همراه یاران خود در مسجد نشسته بود که ناگهان مردی وارد مسجد شد و به نماز ایستاد...

پیامبر — صلی الله علیه وسلم — در همین حال او را می‌نگریست...

سپس آن مرد آمد و بر پیامبر — صلی الله علیه وسلم — سلام گفت... رسول خدا — صلی الله علیه وسلم — پاسخ سلام او را داد و گفت: «برگرد و نماز بگزار چرا که تو نماز نخواندی»...

آن مرد بازگشت و همانند نمازی که بار اول خوانده بود، نماز خواند...

سپس به نزد پیامبر — صلی الله علیه وسلم — آمد و سلام گفت... پیامبر — صلی الله علیه وسلم — فرمود: «وعلیک السلام... برگرد و نماز بگزار، چرا که تو نماز نگزاردی»...

آن مرد بازگشت و دوباره مانند نماز اول نماز خواند ... سپس نزد پیامبر — صلی الله علیه وسلم — آمد و سلام گفت ... پیامبر — صلی الله علیه وسلم — فرمود: «وعلیک السلام... برگرد و [دوباره] نماز بخوان، چرا که تو نماز نخواندی»...

آن مرد گفت: قسم به آنکه تو را به حق فرستاد... بهتر از این بلد نیستم! به من یاد بده... پیامبر خدا — صلی الله علیه وسلم — فرمود: «هنگامی که برای نماز برخاستی تکبیر بگو ... سپس آنچه از قرآن را که توانستی بخوان ... سپس به رکوع برو تا آنکه در رکوع آرام گیری ... سپس برخیز تا آنکه کاملاً بایستی... سپس به سجده برو تا آنکه در سجده آرام گیری... سپس از سجده بلند شو تا آنکه آرام گیری... سپس این را در همه‌ی نمازت انجام بده»...

عجیب است... امروزه چه بسیارند کسانی که باید پس از نمازشان به آن‌ها گفت: «برگرد و نماز بگذار چرا که تو نماز نگزاردی!»...

برخی از آنان در هنگام سجده مانند کلاغ به زمین نوک می‌زنند! و به عجله به رکوع می‌روند و در سجده با پروردگار خود مناجات نمی‌کنند و در نمازشان برای آن خدای مهربان خاشع نیستند...

\* \* \*

اما خداوند متعال از رحمت خود برای ما راه‌هایی را قرار داده تا نقص نمازهای خود را جبران کنیم...

چنانکه حاکم نیشابوری با سندی که آن را صحیح دانسته روایت کرده که پیامبر خدا — صلی الله علیه وسلم — فرمود: «پروردگار ما عزوجل خطاب — در حالی که خود آگاه تر است — از فرشتگانش می‌پرسد: نماز بنده‌ام را بنگرید... آیا کامل ادایش نمود یا آن را ناقص به جای آورد؟ اگر کامل بود آن را برایش کامل می‌نویسم، و اگر ناقص بود ببینید آیا بنده ام نماز مستحبی دارد؟ اگر نماز مستحبی داشت نماز فرض بنده ام را با نماز مستحبش کامل نمایید ... سپس بقیه اعمال را نیز بر همین اساس حساب می‌کند»...

همچنین رسول خدا — صلی الله علیه وسلم — اصحابش را به نمازهای سنت و رواتب<sup>18</sup> تشویق می کرد و بلکه آنان را از فضل عظیم کسی که این نمازها را به جای آورد آگاه می ساخت...

مسلم و ابن خزیمه روایت کرده اند که پیامبر خدا — صلی الله علیه وسلم — فرمود : «بنده‌ی مسلمانی نیست که هر روز برای خداوند دوازده رکعت تطوع غیر از فرض را به جای آورد مگر آنکه خداوند برای وی خانه‌ای در بهشت می سازد: چهار رکعت پیش از ظهر... و دو رکعت پس از ظهر... و دو رکعت پس از مغرب... و دو رکعت پس از عشاء... و دو رکعت قبل از صبح»...

\* \* \*

برای بنده شایسته است که هنگام ایستادن در برابر خداوند، او را بزرگ بدارد...

پیامبر خدا — صلی الله علیه وسلم — هنگامی که به نماز می ایستاد به سبب گریه‌ای که می کرد از سینه‌اش صدایی مانند دیگ در حال جوشیدن شنیده می شد...

ابوبکر صدیق نیز هنگامی که با مردم نماز می گزارد صدایش از شدت گریه اش به سختی شنیده می شد...

و صدای ناله‌ی عمر در هنگام نماز، از پشت صف‌ها شنیده می شد...

علی بن حسین — رضی الله عنه — هنگامی که وضو می گرفت دچار لرزه می شد و عرق می کرد... از او سبب این حالت را می پرسیدند، در پاسخ می گفت: وای بر شما... می دانید قرار است در برابر چه کسی بایستم؟!

یکی از یاران مسلم بن یسار درباره‌ی او می گوید: هرگز ندیدم حواس مسلم بن یسار در نمازش به سویی جلب شود... نه کم و نه زیاد... حتی یک بار گوشه‌ای از مسجد ویران شد و مردم در بازار از صدای فرو ریختن آن وحشت زده شدند اما او در مسجد در حال نماز بود و به آنان توجه نمی کرد!

---

18 نمازهایی که پیش و پس از نمازهای فرض خوانده می شود را راتبه گویند. (مترجم)

ابن سیرین می‌گوید: مسلم بن یسار را در مسجد جامع دیدم که سرش را از سجده برداشته بود ... به سجده گاهش نگریستم؛ از بس گریسته بود گویا در آنجا آب ریخته بودند!

ابن عون می‌گوید: مسلم بن یسار را دیدم که نماز می‌گزارد؛ انگار کوه بود و در نماز به این پا و آن پایش تکیه نمی‌کرد (بر یک پا تکیه نمی‌داد) با لباسش بازی نمی‌کرد و بر یک پا استراحت نمی‌کرد... کثیر حمصی شصت سال کامل برای اهل حمص امامت کرد اما حتی یک بار در نمازش دچار اشتباه نشد... از او سبب آن را پرسیدند؛ گفت: هرگز نشد از در مسجد وارد شوم و در درونم چیزی جز الله باشد...

آری... آنان چنین احساس می‌کردند که گویا آفریده ای بس حقیرند در برابر پادشاهی بس بزرگ...

پادشاهی که آسمان‌ها و هر چه زیر آن است و زمین و هر چه بر روی آن است، از آن اوست ... چهره‌ها و گردن‌ها در برابر او خاضعند و جباران در برابرش ذلیل...

هنگامی که می‌گویی: الله اکبر، به یاد بیاور که الله بزرگتر از هر چیزی است که به ذهنت خطور می‌کند... و به یاد آور که او — سبحانه و تعالی — در حال نماز تو را زیر نظر دارد و مناجات تو را می‌شنود...

بدان هنگامی که بنده در نمازش می‌گوید ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ خداوند می‌فرماید: بندهام مرا حمد گفت...

و هنگامی که می‌گوید: ﴿الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ خداوند می‌فرماید: بندهام مرا ثنا گفت...

و هنگامی که می‌گوید: ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ می‌فرماید: بندهام مرا بزرگ داشت...

و هنگامی که می‌گوید: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ خداوند می‌فرماید: این از آن بندهام است و بندهام هر چه بخواهد دارد...

دلش شاد و چشمش روشن ، که پروردگارش خطاب به او می گوید: بنده‌ام... بنده‌ام... در حالی که او — سبحانه و تعالی — از بنده اش بی نیاز است و بر عرش خود قرار دارد و در تدبیر پادشاهی‌اش تنها و بی شریک است... مصیبت دیدگان را یاری می‌رساند و درماندگان را استجابت می‌کند...

اینجاست که قلب بنده برای خداوند خاشع می‌شود... درونش آرام می‌گیرد و حرکاتش آرامش می‌یابد و همه‌ی همتش را برای خداوند یکجا می‌سازد...

چشمانش با مولایش روشن می‌شود و شیرینی نزدیکی او را احساس می‌کند، و با خشوع قلبی خود لذت می‌برد... و اینگونه خداوند را طوری عبادت می‌کند که انگار او را بر بالای آسمان ها می‌بیند... در حالی که بر عرش خود امر و نهی می‌کند، امور بندگان را تدبیر می‌کند و امر از نزد او نازل می‌شود و به سوی او بالا می‌رود... و اوست زنده‌ی شنونده‌ی بیننده‌ای که دوست می‌دارد و بد می‌دارد، و خشنود می‌شود و خشمگین می‌شود، و هر چه اراده کند انجام می‌دهد و هر چه بخواهد حکم می‌دهد...

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَن فِي السَّمَوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ  
وَالْدَوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَن يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن مُّكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ  
يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ﴾<sup>19</sup>

«آیا ندانستی که الله است که هر کس در آسمان ها و هر کس در زمین است و خورشید و ماه و ستارگان و کوه‌ها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم برای او سجده می‌کنند و بسیاری‌اند که عذاب بر آنان واجب شده است و الله هر که را خوار کند او را گرامی دارنده‌ای نیست، [چرا که] الله هر چه بخواهد انجام می‌دهد»

\* \* \*

می‌شود گفت، شیطان از هیچ چیزی به مانند نماز متنفر نیست...

برای همین، هنگامی که شیطان، فرزند انسان را در حال سجده می بیند به گوشه ای می رود و می‌گرید و می‌گوید: وای بر او! فرزند آدم را امر کردند که سجده کند، پس سجده کرد و در مقابل بهشت برای اوست... و من امر به سجده شدم، اما اطاعت نکردم و در مقابل، آتش برای من است...<sup>20</sup>

از شدت بغضی که شیطان نسبت به نماز دارد، هنگامی که اذان داده می شود پشت می‌کند و از خود صدا خارج می‌کند تا صدای اذان را نشنود... و هنگامی که اذان پایان یابد بر می‌گردد... سپس هنگامی که برای نماز اقامه شود دوباره پشت می‌کند و پس از پایان اقامه باز می‌گردد و میان انسان و نفسش می‌آید و می‌گوید: فلان چیز را به یاد آور... فلان چیز را به یاد آور... و چیزهایی را به یادش می‌آورد که از یادش رفته بود تا جایی که شخص نمی‌داند چند رکعت نماز خوانده است!<sup>21</sup>

آری شیطان بر وی در حال نماز مسلط می‌شود تا نمازش را بر وی فاسد سازد...

پیامبر خدا — صلی الله علیه وسلم — می‌فرماید: «شیطان در هنگام نماز در ذهن شخص می‌آید تا نمازش را بر وی قطع کند، پس اگر نتوانست کاری کند در نشیمن گاهش فوت می‌کند تا به خیالش آید که بی‌وضو شده... پس اگر کسی از شما چنین احساسی کرد نمازش را ترک نکند مگر آنکه بویی احساس کند یا صدایی بشنود»<sup>22</sup>

و از رسول خدا — صلی الله علیه وسلم — درباره ی توجه کردن به این سو و آن سو در نماز پرسیدند؛ فرمود: «این سرقتی است که شیطان از نماز شخص انجام می‌دهد»...<sup>23</sup>

به سبب کینه‌ای که شیطان نسبت به انسان دارد، هنگامی که بنده می‌خوابد، بر پشت سر وی سه گره می‌زند و در هنگام هر گره می‌گوید: بخواب که شبی طولانی داری...<sup>24</sup> تا برای نماز بیدار نشود...

20 به روایت امام مسلم.

21 متفق علیه.

22 به روایت طبرانی. هیشمی می‌گوید: «رجال آن ثقه هستند».

23 به روایت امام بخاری.



بلکه قضیه بزرگتر از این است... چرا که شیطان تمام تلاش خود را می‌کند تا بنده چنان در خوابش فرو رود که نمازش از دست برود...

رسول خدا — صلی الله علیه وسلم — می‌فرماید: «اگر کسی از شما از خواب بیدار شد سه بار در بینی خود آب زند، چرا که شیطان شب را در بینی او گذرانده»...<sup>25</sup>

حتی در صحیحین آمده که نزد رسول خدا — صلی الله علیه وسلم — مردی را یاد کردند که از نماز صبح خواب افتاده بود... ایشان فرمودند:

«او مردی است که شیطان در گوش‌هایش ادرار کرده است»...

و نزد بخاری روایت است که پیامبر — صلی الله علیه وسلم — درباره ی عذاب کسانی که نماز را خارج از وقتش ادا می‌کنند فرمود:

«[در خواب] دو تن به نزد من آمدند و مرا با خود بردند، پس به مردی رسیدیم که خوابیده بود... و مردی دیگر با سنگی در دست بالای سرش ایستاده بود... ناگهان با سنگ بر سرش زد و سپس سنگ غلت خورد و آن مرد رفت و سنگ را آورد... وقتی بازگشت سر مردی که خوابیده بود دوباره به حالت نخست بازگشت، پس دوباره با سنگ بر آن زد و باز سنگ غلت خورد و آن مرد دوباره رفت تا سنگ را بیاورد... باز سر مرد خوابیده به حالت نخست بازگشت... دوباره با سنگ به سر او کوبید و باز سنگ غلت خورد و مرد دوم برای آوردن سنگ رفت و باز هم سر مرد اول به حالت نخست بازگشته بود...

و آن مرد همینطور درد و زجر می‌کشید...

هنگامی که پیامبر — صلی الله علیه وسلم — این صحنه ی وحشتناک را دید به جبرئیل گفت: این چیست ای جبرئیل؟

جبرئیل گفت: این مردی است که از نماز فرض می‌خوابد...

24 به روایت بخاری.

25 متفق علیه.

﴿كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْآخِرَةُ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾<sup>26</sup>

«عذاب [دنیا] چنین است و اگر می‌دانستند عذاب آخرت قطعا بزرگتر است...»

\* \* \*

شیطان همچنان بنده را از نمازش مشغول می‌دارد تا آنکه نماز را ترک کند...

در حالی که جنایت بزرگ و مصیبت عظیم همین ترک نماز است...

چرا که تارکان نماز، یاران شیطان و دشمنان رحمانند...

خصم مومنانند و برادر کافران...

کسانی که با فرعون و هامان محشور می‌شوند و همراه آنان به آتش در می‌افتند...

رسول خدا — صلی الله علیه وسلم — در حدیثی که مسلم روایت نموده می‌فرماید: «میان شخص و کفر و شرک، ترک نماز است...»

همچنین نزد ترمذی و حاکم از عبدالله بن شقیق از ابی هریره رضی الله روایت است که گفت: یاران رسول خدا — صلی الله علیه وسلم — ترک هیچ‌یک از اعمال را کفر نمی‌دانستند، مگر نماز...

علامه ابن عثیمین — رحمه الله — می‌گوید: «اگر بر تارک نماز حکم کنیم که کافر است، معنایش این است که احکام مرتدان بر وی منطبق خواهد بود ... در آن صورت صحیح نیست به او همسر [مسلمان] داده شود و اگر زنی به عقد او در آید در حالی که نماز نمی‌خواند، عقدش باطل است، و اگر پس از عقد نکاح نماز را ترک کند نکاحش فسخ می‌شود و همسرش بر وی حلال نخواهد بود، و اگر حیوانی ذبح کند، قربانی‌اش خورده نمی‌شود چرا که حرام است. و حق وارد شدن به مکه را ندارد، و اگر کسی از خویشاوندان مسلمانش بمیرد از وی ارث نمی‌برد چرا که حقی در میراث ندارد و اگر بمیرد غسل و کفن نمی‌شود و بر وی نماز گزارده نمی‌شود و همراه با مسلمانان [در مقابر

آنان] دفن نمی شود و روز قیامت همراه با کفار محشور خواهد شد و وارد بهشت نمی شود و خانواده اش اجازه ندارند برایش دعای رحمت و مغفرت کنند، چرا که وی کافر است...»

اما وضع بی نمازان هنگام مرگ بدتر و فجیع تر است...

ابن قیم رحمه الله می گوید:

شخصی که در زندگی خود اهل معصیت و کوتاهی در امر دین بود، در بستر وفات افتاده بود ... هنگام مرگ اطرافیان به نزد او شتافتند و خدا را به یاد او آوردند و گفتن لا اله الا الله را به او تلقین نمودند...

او در این حال به سختی جلوی اشک هایش را می گرفت... سپس هنگامی که روحش از بدن خارج می شد با صدای بلند گفت: بگویم لا اله الا الله؟ لا اله الا الله به چه درد من می خورد که یادم نمی آید برای خدا یک نماز گزارده باشم!!

سپس جان داد...

عمر بن عبدالله بن زبیر در بستر مرگ، نفس های آخر را می کشید و خانواده اش دور و بر او در حال گریستن بودند...

در حال جان دادن صدای موذن را شنید که برای نماز مغرب اذان می گفت... در حالی که نفس هایش به سختی بیرون می آمد و به سختی جان می داد...

هنگامی که صدای موذن را شنید به کسانی که اطرافش بودند گفت: دستم را بگیرید!

گفتند: به کجا می روی؟

گفت: به مسجد...

گفتند: با این حال؟!

گفت: سبحان الله! صدای منادی نماز را بشنوم و او را اجابت نکنم؟ دستم را بگیرید...

دو مرد از دو سو او را به مسجد بردند ... یک رکعت را همراه با امام به جای آورد و در سجده جان داد... آری در حالی جان داد که در سجده بود...

عطاء بن سائب می‌گوید: نزد ابوعبدالرحمن سلمی آمدیم در حالی که در مسجد در همان جایی که نماز می‌خواند بیمار افتاده بود... دیدم که حالش بسیار بد است و در حال جان دادن است... دلمان برایش سوخت و به او گفتیم: چه می‌شود اگر به بستر خود بروی چرا که نرم‌تر و راحت‌تر است...

به خود فشار آورد و به سختی گفت: فلان راوی از پیامبر — صلی الله علیه وسلم — برایم چنین حدیث گفت که: «یکی از شما تا وقتی که در نمازگاه خود در انتظار نماز است گویا در حال نماز باشد...» و من می‌خواهم در این حال از دنیا بروم...

بنابراین هر کس نمازش را به جای آورد و بر طاعت مولای خود صبر پیشه کرد، عاقبت کارش با خشنودی او به پایان می‌رسد...

سعد بن معاذ — رضی الله عنه — انسانی صالح و قانت و عابد و فروتن بود ... شب، او را با گریه‌ی سحر می‌شناخت و روز، او را با نماز و استغفار...

در غزوه‌ی بنی‌قریظه زخمی شد... چند روز بیمار بود سپس به حال مرگ افتاد...

هنگامی که پیامبر — صلی الله علیه وسلم — از وضع وی آگاه شد خطاب به اصحابش فرمود: «به نزد او برویم...»

جابر می‌گوید: بیرون رفت و ما به همراه او بیرون رفتیم ... و آنقدر با شتاب می‌رفت که بندهای نعلین ما برید و ردایمان افتاد... اصحاب از شتاب او تعجب کردند، آنگاه فرمود:

«می‌ترسم ملائکه بر ما پیشی گیرند و او را غسل کنند چنانکه حنظله را غسل کردند».

هنگامی که به خانه رسید دید که او در گذشته و یارانش در حال غسل اویند و مادرش می‌گریه... پس رسول خدا — صلی الله علیه وسلم — فرمود: «هر گریه‌کننده‌ای دروغ می‌گوید جز مادر

سعد...»

سپس او را به سوی قبرش بردند و پیامبر — صلی الله علیه وسلم — برای تشییع او بیرون آمد ... مردم گفتند: ای رسول خدا، تاکنون میتی سبک‌تر از او حمل نکرده بودیم...

رسول الله — صلی الله علیه وسلم — فرمود: «چرا سبک نباشد که اینقدر و اینقدر ملائکه به زمین فرود آمده‌اند — که تاکنون به زمین نیامده‌اند — و همراه با شما او را برداشته‌اند... به خدا سوگند فرشتگان با [ملاقات] روح سعد شاد شده‌اند... و عرش برای او به لرزه افتاده است...

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا ۖ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا﴾<sup>27</sup>

«بی‌شک کسانی که ایمان آوردند و کارهای صالح انجام دادند باغ های فردوس محل پذیرایی آن‌هاست (۱۰۷) جاودانه در آن خواهند ماند و خواهان انتقال از آنجا نخواهند بود»...

\* \* \*

نماز سودمند، آن نمازی است که بر اساس امر خداوند باشد...

خداوند متعال نیز امر به برپا نمودن نماز به جماعت در مساجد نموده و فرموده است:

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾<sup>28</sup>

«و نماز را برپا دارید و زکات را بدهید و همراه با رکوع کنندگان رکوع کنید»...

و در صحیحین وارد شده که رسول خدا — صلی الله علیه وسلم — فرمود:

«قسم به آنکه جانم به دست اوست قصد کرده ام دستور دهم تا هیزم جمع کنند سپس امر کنم تا برای نماز اذان دهند سپس مردی را دستور دهم تا امام نماز شود ... سپس به سوی مردانی روم [که در نماز شرکت نکرده‌اند] و خانه‌هایشان را بر آنان آتش زدم ... به خدا سوگند، [آنانی که به جماعت نمی‌آیند،] اگر می‌دانستند که استخوانی چرب یا د و تکه گوشت خوب به آنان می‌رسد، حتما در نماز عشاء شرکت می‌کردند»...

27- کُهِف: ۱۰۸-۱۰۷

28 بقره: ۴۳

ابن ام مکتوم — رضی الله عنه — که نابینا بود برخاست و گفت: ای رسول خدا! ای رسول خدا! من مردی نابینا هستم که خانه‌ام دور است و کسی ندارم که مرا به مسجد بیاورد... آیا اجازه دارم در خانه‌ام نماز بگذارم؟

فرمود: «آیا اذان را می‌شنوی؟» گفت: آری... فرمود: «پس در نماز حاضر شو»...

گفت: ای رسول خدا... میان من و مسجد، نخل و درخت است... و راهنمایی ندارم...

فرمود: «آیا اقامه را می‌شنوی؟» گفت: آری... گفت: «پس در نماز حاضر شو» و به او برای شرکت نکردن در نماز اجازه نداد...

\* \* \*

مسلم از ابن مسعود — رضی الله عنه — روایت کرده که گفت: هر کس دوست دارد فردا با حالت مسلمانی به دیدار خداوند برود بر این نمازها در همان جایی که اذان داده می‌شود پایبندی نماید، چرا که خداوند سنت‌های هدایت را برای پیامبران — صلی الله علیه وسلم — مشروع ساخته و این نمازها از سنت‌های هدایتند. اگر در خانه‌هایتان نماز بگذارید چنانکه این متخلفان می‌کنند، سنت پیامبران را رها کرده‌اید و اگر سنت پیامبران را رها کنید بی‌شک گمراه خواهید شد، یادمان هست که جز منافق معلوم الحال کسی از نماز جماعت تخلف نمی‌کرد و حتی شخص را می‌آوردند در حالی که میان دو مرد راه می‌رفت [و به آنان تکیه می‌کرد] تا آنکه در صف می‌ایستاد...

\* \* \*

برای این فضیلت‌ها و ویژگی‌های نماز جماعت، پیامبر — صلی الله علیه وسلم — نمازهای فرض خود را در سفر و در شهر خود و در حالت امنیت و ترس و در حال بیماری و عافیت، به جماعت می‌خواند...

پیامبر خدا — صلی الله علیه وسلم — را بین... در حال وفات بود و تب، بدنش را می‌خورد و با این وجود به خود فشار می‌آورد و با مردم نماز می‌گزارد... نماز مغرب روز جمعه را با آنان خواند و وارد خانه‌اش شد، در حالی که تبش شدید شده بود... بستری برایش انداختند و بر بستر افتاد...

در این حال برخی از مردم صدا می‌زدند: نماز! نماز!

پیامبر به کسانی که اطراف او بودند نگریست و گفت: «آیا مردم نماز گزارند؟»

گفتند: نه ای پیامبر خدا... منتظر تو هستند...

اما حرارت بالای بدن ایشان — صلی الله علیه وسلم — مانع از برخاستن وی می‌شد...

پس فرمود: «از مخصب (که ظرفی است بزرگ) بر من آب بریزید».

پس از آن ظرف بر بدن وی آب ریختند...

هنگامی که بدنش سرد شد و کمی احساس سرزندگی کرد با دستانش به آنان اشاره کرد، و توقف کردند...

همین که سعی کرد با تکیه بر دستانش بلند شود بیهوش شد... مدتی گذشت، سپس به هوش آمد و اولین چیزی که پرسید این بود: «آیا مردم نماز خواندند؟»

گفتند: نه ای پیامبر خدا... منتظرت هستند...

فرمود: «برایم در ظرف آب بریزید»... برایش آب گذاشتند... شروع به شستن خود با آن آب کرد و آن‌ها بر وی آب می‌ریختند...

هنگامی که کمی احساس نشاط کرد خواست برخیزد اما باز هم بیهوش شد...

مدتی گذشت... سپس به هوش آمد و نخستین چیزی که پرسید این بود: «آیا مردم نماز خواندند؟» گفتند: نه ای پیامبر خدا... در انتظار شما هستند...

فرمود: «برایم در ظرف آب بریزید»... برایش آب در ظرف ریختند و شروع کردند به ریختن آب سرد بر بدن ایشان... آب بسیاری بر وی ریختند تا آنکه با دستانش به آنان اشاره کرد... سپس بر دستانش تکیه کرد تا برخیزد، پس از هوش رفت...

پس از مدتی به هوش آمد و فرمود: «آیا مردم نماز خواندند؟» گفتند: نه... در انتظار شما هستند ای پیامبر خدا...

هنگامی که پیامبر — صلی الله علیه وسلم — حال خود و مسلط شدن بیماری بر خود را دید به آنان روی کرد و گفت:

«ابوبکر را امر کنید تا برای مردم نماز گزارَد»...

ابوبکر چند روز برای مردم امامت کرد...

روز دوشنبه، رسول الله — صلی الله علیه وسلم — احساس نشاط کرد ... پس عباس و علی را فرا خواند و آن دو از راست و چپ وی را گرفتند و با یاری آنان به سوی مسجد رفت در حالی که پاهایش به زمین کشیده می‌شد، اما نماز جماعت را ترک نکرد...

صالحان این امت، پس از او نیز بر همین راه و روش بودند...

سعید بن عبدالعزیز هنگامی که نماز جماعت را از دست می‌داد می‌گریست...

برد، وابسته‌ی سعید بن مسیب می‌گوید: چهل سال اذان نگفتند مگر آنکه سعید در مسجد بود...

و کعب می‌گوید: نزدیک به هفتاد سال، تکبیر نخست نماز جماعت از اعمش فوت نشد...

از سلیمان مقدسی که نزدیک به نود سال عمر داشت درباره‌ی نماز جماعت پرسیدند؛ گفت: نماز فرض را هرگز به تنهایی نخواندم مگر دو بار، که انگار آن دو بار را نماز نخوانده باشم!

حاتم اصم می‌گوید: نماز جماعتم فوت شد، پس ابو اسحاق بخاری به من تسلیت گفت! در حالی که اگر فرزندانم می‌مرد بیش از ده هزار تن به من تسلیت می‌گفتند!

ربیع بن خثیم پس از آنکه بدنش فلج شد، با کمک دو مرد به مسجد قومش می‌آمد... یارانش به او می‌گفتند: ای ابایزید... خداوند به تو رخصت داده که در خانه ات نماز بگذاری... در پاسخ آنان می‌گفت:

همینطور است که شما می‌گویید... اما من او را شنیدم که ندا می‌دهد: حی علی الفلاح... بنابراین هر گاه شنیدید که به سوی فلاح ندا می‌دهد به سوی آن بشتابید حتی اگر سینه خیز باشد...

چه بیمارانی بودند آنان... یا شاید بهتر باشد بگوییم: چه بیمارانی هستیم ما!



\* \* \*

اگر بنده‌ای نماز را دوست بدارد، مشتاق آن می‌شود و در نتیجه زود به دیدار می‌شتابد و مشغول و ذکر و دعا می‌شود تا آنکه نماز برگزار شود...

در صحیحین وارد شده که رسول خدا — صلی الله علیه وسلم — فرمود : «و اگر می‌دانستند در زود رفتن به نماز چه [اجر و منزلتی] هست، برای آن با یکدیگر مسابقه می‌دادند»...

و بنده تا وقتی که در انتظار نماز است، در نماز است!

اما از جمله دردهایی که بسیاری از مردم امروزه به آن دچار شده اند، دیر رسیدن به نمازها، به خصوص نماز جمعه است...

بخاری روایت نموده که رسول خدا — صلی الله علیه وسلم — فرمود : «هر کس روز جمعه مانند غسل جنابت، غسل نماید سپس در ساعت نخست به مسجد رود مانند آن است که یک شتر قربانی کرده باشد... و هر کس در ساعت دوم به مسجد رود مانند آن است که گاوی قربانی کرده باشد، و هر کس در ساعت سوم به مسجد رود مانند آن است که گوسفندی شاخدار قربانی کرده باشد... و هر کس در ساعت چهارم به مسجد رود مانند آن است که مرغی قربانی کرده باشد... و هر کس در ساعت پنجم به مسجد رود مانند آن است که تخم مرغی در راه خدا بخشیده باشد... پس هنگامی که امام [برای خطبه] نشست، ملائکه برای شنیدن ذکر (خطبه) حاضر می‌شوند»...

همچنین بخاری روایت نموده که رسول خدا — صلی الله علیه وسلم — فرمود : «هنگام روز جمعه ملائکه در کنار در مساجد نام کسانی را که حاضر می‌شوند به ترتیب حضورشان می‌نویسند... پس هنگامی که امام به خطبه نشست دفترها را جمع می‌کنند و برای شنیدن ذکر خدا می‌آیند»... برای همین است که صالحان برای حضور در خطبه از یکدیگر پیشی می‌گرفتند...

امام زرکشی می‌گوید: نخستین نوآوری متاخران درباره ی نماز جمعه این است که در آمدن به آن تاخیر می‌کنند... در حالی که سابقین را به یاد دارم که برخی از آنان در حالی به نماز جمعه می‌آمدند که چراغ در دست داشتند! یعنی پیش از طلوع خورشید برای آن حاضر می‌شدند...

آری:

﴿إِنَّهُمْ كَانُوا يُسْكَرُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَكَ رَبًّا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ﴾<sup>29</sup>

«آنان در کلوهای نیک شتاب می‌نمودند و ما را از روی رغبت و بی‌می‌خواندند و در برابر ما فروتن بودند»...

از روی محبتی که خداوند درباره‌ی آنان دارد... آنان در روز «مزید»... در بهشت، آن هنگام که مومنان به پروردگارشان عزوجل نگاه می‌کنند، به او نزدیک‌تر خواهند بود... و مگر جز این است که جزا از جنس عمل است؟

\* \* \*

تنها این کافی نیست که انسان خود برای نماز در مسجد حریص باشد بلکه باید زیردستان خود را نیز به آن امر نماید و «هر یک از شما چوپان است و هر یک از شما مسئول زیر دستان خود»...

عبدالعزیز بن مروان فرزندن عمر را به مدینه فرستاد تا در آن ادب و علم بیاموزد و به صالح بن کیسان نامه نوشت تا مسئولیت تربیت او را بر عهده گیرد... عمر در نمازها همراه صالح بن کیسان بود... روزی وی از آمدن به نماز تاخیر نمود... صالح به او گفت: چه باعث شد دیر بیایی؟ گفت: داشتم موی خود را شانه می‌کردم! صالح گفت: علاقه‌ات به مویت به آنجا رسیده که بر نماز ترجیح می‌دهی؟! و این قضیه را به پدرش نوشت... پدر فرستاده‌ای به نزد او فرستاد... فرستاده پیش از آنکه با عمر سخنی بگوید مویش را تراشید!

روزی عبدالملک بن مروان، فرزندش هشام را در نماز جمعه نیافت... پس از نماز فرستاده‌ای نزدش فرستاد تا سبب غیبتش را بپرسد... گفت: قاطرم از آوردنم ناتوان بود و وسیله‌ای دیگر نیافتم... پس برایش چنین پیام فرستاد: یعنی اگر مرکبی نیافتی در نماز جمعه حضور نمی‌یابی؟ قسم خوردم که یک سال کامل سوار هیچ حیوانی نشوی!

مجاهد می گوید: شنیدم که یکی از اصحاب پیامبر — صلی الله علیه وسلم — از اهل بدر به فرزندش گفت: همراه ما در نماز حاضر بودی؟ گفت: آری. گفت: آیا به تکبیر نخست رسیدی؟ گفت: خیر... گفت: چیزی که از دست دادی بهتر از صد شتر سیاه چشم بود...

ابوهریره هنگامی که برای نماز بیرون می شد از کنار خانه های خویشان خود می گذشت و صدایشان می زد و آنان را با خود به مسجد می برد در حالی که این آیه را می خواند:

﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا تَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى﴾<sup>30</sup>

«و کسان خود را به نماز فرمان ده و خود بر آن شکیا باشد . ما از تو روزی نمی خواهیم؛ ما به تو روزی می دهیم و فرجام [نیک] برای تقوا است»...

\* \* \*

آری... بهشت مومن، محراب اوست... و گناه جز با اشک پاک نمی شود... و مغفرت را با رکوع و سجود می خواهند...

هر چه انسان در نماز خود بیشتر پیرو پیامبر — صلی الله علیه وسلم — باشد، و بیشتر سنت او را پیاده سازد، پاداشش نیز بزرگتر خواهد بود، چرا چنین نباشد در حالی که پیامبر ما — صلی الله علیه وسلم — می فرماید: «همانگونه نماز بگذارید که می بینید من نماز می گزارم»...

حتی ممکن است دو نفر در یک مسجد و در یک صف و پشت سر یک امام نماز بگذارند و در یک آن وارد نماز شوند و در یک آن نمازشان به پایان رسد... در حالی که پاداش نمازشان به مانند فاصله ی آسمان و زمین متفاوت است...

تفاوت نمازشان این است که اولی همانند پیامبر — صلی الله علیه وسلم — نماز خواند و دومی به اجرای سنت های پیامبر — صلی الله علیه وسلم — اهمیتی نداد...

هم اکنون به صورت مختصر روش نماز پیامبر — صلی الله علیه وسلم — را از کتاب شیخ عبدالعزیز بن باز — رحمه الله — برایتان خواهم آورد...

روش نماز پیامبر چنین است که نمازگزار، نخست رو به قبله کند در حالی که با قلبش نیت نماز نماید و با زبان نیت را تلفظ نکند... روی کردن به قبله برای شخص ناتوان، مانند بیمار لازم نیست...

برای انسان واجب است که ایستاده نماز بگزارد مگر آنکه ناتوان باشد که در این صورت اگر توانست نشسته نماز می‌خواند و اگر نتوانست بر پهلوی... همینطور سنت است که به سوی ستره نماز بخواند و در این مورد، مسجد و غیر مسجد تفاوتی ندارد، چرا که رسول خدا — صلی الله علیه وسلم — می‌فرماید: «نماز نگزار مگر به سوی ستره و مگذار کسی از جلویت عبور کند...» ستره باید از زمین بلندتر باشد و باید از چیزهایی که او را از نمازش مشغول می‌دارد مانند نقش و نگار و سر و صدا دوری کند و در صورت فشار ادرار و مدفوع نماز نخواند...

سپس تکبیر احرام «الله اکبر» می‌گوید و در حال نماز به محل سجده اش می‌نگرد و در هنگام تکبیر دستانش را تا روبروی شانه‌ها یا گوش‌هایش بالا می‌برد...

در هنگام تکبیر صدایش را بلند نمی‌کند مگر آنکه امام باشد و ماموم تکبیر نمی‌گوید مگر پس از آنکه تکبیر امام پایان یابد...

سپس دست راست را بر روی دست چپ بر سینه می‌گزارد...

سنت است پس از تکبیر احرام دعای استفتاح را بخواند:

«اللَّهُمَّ بَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَايَ كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، اللَّهُمَّ تَقْنِي مِنَ الْخَطَايَا كَمَا يُتَقَّى الثَّوْبُ الْأَبْيَضُ مِنَ الدَّنَسِ، اللَّهُمَّ اغْسِلْ خَطَايَايَ بِالْمَاءِ وَالثَّلْجِ وَالْبَرَدِ»<sup>31</sup>

(خدایا میان من و گناهانم دوری انداز، چنانکه مشرق و مغرب را از هم دور ساخته ای، خداوندا مرا از گناهانم پاک ساز چنانکه لباس سفید از چرک پاک می‌شود، خدای گناهانم را با آب و برف و تگرگ بشوی)...

یا دیگر دعاهاست افتتاح که از پیامبر — صلی الله علیه وسلم — ثابت شده است...

سپس بگوید: أعوذ بالله من الشيطان الرجيم ... بسم الله الرحمن الرحيم ... و در این حال به سجده گاه خود نگاه کند و به این سو آن سو ننگرد و چشمانش را به آسمان ندوزد ... و سوره ی فاتحه را بخواند و پس از آن اگر در نماز جهریه بود با صدای بلند «آمین» بگوید و اگر در نماز سری بود به صورت سری آمین را بگوید.... سپس آنچه از قرآن که برایش ممکن است بخواند...

سپس تکبیر گوید و پس از بالا بردن دو دست به مقابل شانه یا گوش هایش، به رکوع رود و در هنگام رکوع کمرش را صاف بدارد و دستانش را بر زانوهایش قرار دهد و در این حال میان انگشتانش فاصله اندازد، گویا زانویش را گرفته است و بگوید: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ»... بهتر است سه بار یا بیشتر آن را تکرار کند و اگر اذکار دیگری که در سنت [برای رکوع] وارد شده را بگوید اشکالی ندارد...

سپس سرش را از رکوع بلند کند و در این حال دو دستش را تا روبروی شانه ها یا گوش هایش بالا بیاورد و بگوید: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ»... سپس دستانش را بر سینه نهد و بگوید: «رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ» (پروردگارا و ستایش از آن توست) و می تواند این ذکر را نیز بر آن بیفزاید:

«مِلْءَ السَّمَاوَاتِ، وَمِلْءَ الْأَرْضِ، وَمِلْءَ مَا شِئْتَ مِنْ شَيْءٍ، بَعْدُ أَهْلَ الثَّنَاءِ وَالْمَجْدِ، أَحَقُّ مَا قَالَ الْعَبْدُ وَكُنَّا لَكَ عَبْدُ، اللَّهُمَّ لَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ، وَلَا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ، وَلَا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ»

(به بیئی آسمان ها و بیئی زمین و بیئی هر چه که بخواهی، تو اهل ثنا و شکوهی، شایسته ترین چیزی که بنده گفته است — و همه بنده ی تو هستیم — این است: خداوندا هر چه تو بدهی با زدارنده ای ندارد، و هر چه را باز داری، دهنده ای ندارد، و ثروت هیچ ثروتمندی در برابر تو برایش سودی ندارد)<sup>32</sup> یا هر دعای دیگری که در سنت وارد شده است...

اما اگر ماموم بود (یعنی پشت سر امام نماز می خواند) سمع الله لمن حمده را نمی گوید، بلکه پس از آن، یعنی «رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ...» را می گوید...

سپس با گفتن الله اکبر به سجده می رود و در حال سجده باید این هفت عضو به زمین برسد :

پیشانی همراه با بینی ... دو دست ... دو زانو ... گوشه‌ی انگشتان پا... و می گوید: «سُبْحَانَ رَبِّيَّ الْأَعْلَى» و آن را سه بار یا بیشتر تکرار می کند و شایسته است در سجده بسیار دعا کند...

در حال سجده انگشتانش را به هم می چسباند و دو بازوی خود را از پهلوها ، و شکمش را از ران‌های خود دور می گیرد... سپس دستان و سرش را با گفتن الله اکبر بلند می کند و بر روی پای چپ خود می نشیند و پای راست خود را قائم نگه می دارد و دستان خود را بر ران و زانوی خود قرار می دهد و در حال نشستن میان دو سجده می گوید:

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي وَاجْبُرْنِي وَارْفَعْنِي وَعَافِنِي وَارْزُقْنِي»

(خداوندا مرا بیامرز و مورد رحمت خود قرار ده و مصیبتم را جبران کن و بلندم گردان و عافیتم عطا کن و روزی‌ام ده)... یا بگوید: «رَبِّ اغْفِرْ لِي، رَبِّ اغْفِرْ لِي»...

پیامبر — صلی الله علیه وسلم — ایستادن بعد از رکوع و نشستن میان دو سجده را طولانی می کرد... سپس با گفتن الله اکبر به سجده‌ی دوم رود و آن را همانند سجده‌ی نخست انجام دهد...

سپس با گفتن تکبیر از سجده برخیزد ، و می تواند همانند میان دو سجده کمی بنشیند؛ به این نشستن، جلسّه‌ی استراحت گویند که مستحب است و اگر آن را انجام ندهد اشکالی ندارد ... این نشستن ذکر و دعایی ندارد...

سپس برای رکعت دوم بلند شود و آن را همانند رکعت نخست انجام دهد...

اگر نمازی که می خواند دو رکعتی باشد، مانند نماز صبح یا جمعه و عید، در رکعت دوم برای تشهد بنشیند... در تشهد همه‌ی انگشتان دست راستش را جمع کند به جز انگشت سبابه که هنگام ذکر نام الله و هنگام دعا در تشهد با آن اشاره نماید...

اگر انگشت شست و وسط را با هم حلقه نماید و با سبابه اشاره کند نیز خوب است زیرا هر دو روش از پیامبر — صلی الله علیه وسلم — روایت شده است...

سپس در تشهد چنین بگوید:

«التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ وَالصَّلَوَاتُ وَالطَّيِّبَاتُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ (يا: السَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ) وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ...»

و پس از تشهد بر پیامبر — صلی الله علیه وسلم — چنین درود بفرستد:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ...»

مستحب است که پس از آن بگوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ، وَمِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ، وَمِنْ شَرِّ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ...»

سپس هر خیری از خیرات دنیا و آخرت را از خداوند بخواهد...

و در پایان به سمت راست و چپ سلام دهد و بگوید: «السلام علیکم ورحمة الله... السلام علیکم ورحمة الله...»

اما اگر نماز سه رکعتی باشد مانند نماز مغرب، یا چهار رکعتی مانند ظهر و عصر و عشاء... تشهد را می خواند سپس به رکعت سوم برمی خیزد و دست های خود را تا روبروی شانه یا روبروی گوش بالا می برد (مانند تکبیرة الإحرام) و الله اکبر می گوید... سپس دستانش را چنانکه گفتیم بر سینه می گذارد و فقط سوره ی فاتحه را می خواند...

هنگام تشهد پایانی به حالت تَوَرُّک می نشیند به این صورت که پای چپ خود را از زیر ساق پای راستش عبور می دهد و بخشی از نشیمن گاه خود را بر زمین می گذارد و با کف دست راست خود زانوی چپش را می گیرد و بر آن تکیه می دهد...

سپس به سمت راست و چپ خود سلام می دهد...

پس از نماز مستحب است که اذکار نماز را بخواند که چنین است:

سه بار گفتن: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ...»

سپس گفتن: «اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ، وَمِنْكَ السَّلَامُ، تَبَارَكْتَ ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، اللَّهُمَّ لَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ وَلَا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ، وَلَا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ، لَهُ النِّعْمَةُ وَلَهُ الْفَضْلُ، وَلَهُ الثَّنَاءُ الْحَسَنُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»...

سپس سی و سه بار سبحان الله، سی و سه بار الحمد لله و سی و سه بار الله اکبر می گوید و در بار صدم می گوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»...

سپس آیه الکرسی و سوره ی اخلاص و فلق و ناس را یک بار بخواند، مگر پس از نمازهای صبح و مغرب که مستحب است سوره‌های اخلاص و فلق و ناس را سه بار بخواند...

همچنین سنت است پس از نمازهای صبح و مغرب ده بار بگوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».





Arefe.Fa@gmail.com



facebook.com/ArefeFa

facebook.com/3refe



@ArefeFa

@MohamadAlarefe



youtube.com/user/Arefefa



دکتر محمد بن عبدالرحمن العریفی

متولد ۱۹۷۰ میلادی (۱۳۹۰ هـ ق)

دارنده‌ی مدرک دکترا در عقیده و مذاهب معاصر با رتبه‌ی ممتاز از دانشگاه امام محمد بن سعود در ریاض.

دارنده‌ی اجازه‌ی قرائت و روایت حدیث از شیوخ برجسته‌ی مصر و یمن و مغرب. عضو اتحاد جهانی علمای مسلمان.

عضو هیئت عالی‌ی توسعه‌ی انسانی، وابسته به سازمان رابطه العالم الاسلامی.

عضو مجلس امنا در هیئت عالی‌ی رسانه‌ی اسلامی وابسته به سازمان رابطه العالم الاسلامی.

عضو تعدادی از دفاتر دعوت و هیئت‌های اسلامی.

مشاور پاره وقت در تعدادی از هیئت‌های اسلامی در سطح جهان.

استاد پاره‌وقت در دانشگاه‌های عربستان سعودی و جهان.

خطیب جمعه در مسجد جامع بواردی در ریاض از سال ۲۰۰۶ تاکنون.

عضو هیئت تدریس در دانشگاه ملک سعود از سال ۱۹۹۳ تاکنون.

امام و خطیب مسجد جامع دانشکده‌ی امنیتی از ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۶ م.

ایشان علاوه بر تحصیل آکادمیک از محضر شیوخ بزرگواری همچون دکتر عبدالکریم

اللاحم، دکتر عبدالله بن جبرین، علامه عبدالعزیز بن باز، علامه ابن عثیمین شیخ

عبدالله بن قعود و تعدادی دیگر از شیوخ گرامی استفاده علمی برده است.

دارای نزدیک به سی عنوان کتاب و رساله‌ی علمی و دعوی به زبان‌های زنده‌ی دنیا.

دکتر عربی همچنین از طریق شبکه‌های اجتماعی به امر دعوت مشغول هستند.

حساب کاربری توئیتر ایشان رکورد بیشترین دنبال کننده را در کشورهای عربی دارا

می‌باشد.

وبسایت رسمی دکتر محمد العریفی

www.Arefe.com